

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وال محمد وعجل فرجهم

مجمع مدارس دانشجویی قرآن و عترت علیه السلام
مدرسه دانشجویی اهل بیت نبوت، کارگوه کودک



دانه هشتم تسبیح، الله اکبر

مهمان عسلی

نویسنده: فاطمه اختردانش

موضوع: توجه به زنبور عسل و عسل و سخاوتمندی

کلمات کلیدی: توپ، زنبور عسل، مهمان، موم، عسل، همسایه، کندو

داستان هشتم الله اکبر: مهمان عسلی

نویسنده: فاطمه اختردانش

توجه به زنبور عسل از این جهت که مازاد بر نیازش عسل درست می کند تا دیگران از آن بهره ببرند.

سخاوت داشتن در زندگی

آماده سازی:

ابتدا: تا حالا عسل خوردید؟ بنظرتون چه مزه ای؟ ترش؟؟/ نه می دونم بلدید شیرین شیرین می دونید عسل چه خاصیتی داره؟ می دونید چه موجودی عسل درست می کنه؟

متن داستان:

کیمیا و کاوه داشتند توپ بازی می کردند. کیمیا توپ را به سمت کاوه پرت کرد، اما توپ از کاوه رد شد و زیر پنجره افتاد. کاوه گفت: «الان می آورمش.»

بعد به سمت توپ دوید تا آن را بردارد. ناگهان چشمش به حشره ای افتاد که به پرده چسبیده بود. سریع خودش را عقب کشید و با صدای بلند داد زد: «کیمیا! کیمیا! بیا بین به پرده چه چسبیده است؟!»

کیمیا خیلی زود خود را به کاوه رساند و دید که یک زنبور عسل روی پرده نشسته است.

با چشمانی گرد شده گفت: «این که زنبور عسل است! زنبور عسل دیگر از کجا آمده؟!»

کاوه گفت: «ا... راست می گویی! زنبور است. نکند نیشمان بزند. من می روم مامان را صدا بزنم.»

کیمیا جواب داد: «آره برو، مامان دارند روی بالکن لباس پهن می کنند. زود برو صدایشان کن.»

کیمیا عقب تر ایستاد و با دقت زنبور را نگاه می کرد تا اگر از جایش بلند شد، زود ببیند. کاوه خیلی زود مادر را همراه خود آورد.

کیمیا گفت: «مامان ببینید، یک زنبور عسل روی پرده است. از کجا آمده خونه ما؟!»

مادر گفت: «به‌به! پس مهمان داریم! اتفاقاً همسایه‌مان مرضیه خانم، مامان کوثر و یاسین هم می‌گفت که جدیداً یکی دو بار وقتی پنجره را باز گذاشته‌اند، زنبور عسل به خانه‌شان آمده است. انگار امسال این اطراف کندوی عسل وجود دارد که زنبورها به این محله آمده‌اند.»

کاوه زود گفت: «وای یعنی حالا زنبورها به ما حمله می‌کنند و ما را نیش می‌زنند؟!»

مادر با خنده گفت: «نه پسر، نگران نباش! تا ما با حشرات کاری نداشته باشیم، آن‌ها هم با ما کاری ندارند. نیش زنبور فقط برای دفاع او از خودش است.»

کاوه همان‌طور که چشمش به زنبور روی پرده بود، گفت: «مامان! این زنبور به این کوچکی چطور عسل به آن خوشمزگی درست می‌کند؟!»

مامان جواب داد: «بله واقعاً جالبند، زنبورهای به این کوچکی خیلی بیشتر از آنچه که ما فکر کنیم می‌توانند عسل تولید کنند.»

کیمیا گفت: «به قول آقاجون؛ الله‌اکبر! خدا چی آفریده! تازه معلم ما گفته است که هم عسل خیلی فایده دارد، هم موم عسل.»

مامان گفت: «بله درسته، یادتان هست پارسال دوست بابا برایمان عسل را با مومش سوغاتی آورد؟!»

کیمیا و کاوه همزمان با صدای بلند جواب دادند: «بله!»

کاوه گفت: «اره مامان، خیلی هم خوشگل بود موم عسل، همه خون‌هاش منظم و هم‌اندازه بود.»

همان موقع ناگهان زنبور از روی پرده بلند شد و پرواز کرد.

کیمیا و کاوه از ترس جیغ کشیدند و به عقب دویدند. آنقدر هول شدند که اتفاقی به همدیگر برخورد کردند و نقش زمین شدند. مادر با لبخند به سمتشان آمد و گفت: «چی شدید دوقلوهای شجاع! زنبور پشت پرده است مامان جان، این طرف را فعلاً بلد نیست!»

کیمیا همان‌طور که از روی زمین بلند می‌شد با خنده گفت: «کاوه جیغ زد من هم ترسیدم... وگرنه زنبور که کاری به ما ندارد!»

کاوه هم با لبخند نگاهش کرد و گفت: «بله! فقط من جیغ زدم!»

بعد هر سه زدند زیر خنده.

کاوه گفت: «حالا زنبور را چکار کنیم مامان؟»

مامان جواب داد: «بیایید کمک، آرام پرده را جمع می‌کنیم تا به قسمت باز پنجره نزدیکش کنیم و راهش را به بیرون پیدا کند.»

بچه‌ها چشمی گفتند و به کمک مادر رفتند. هر کدام از آن‌ها یک طرف پرده را گرفت و در دستش جمع کرد. مادر هم سعی می‌کرد زنبور را با پرده به سمت پنجره ببرد. بالاخره بعد از چند دقیقه توانستند با همکاری هم زنبور را به بیرون هدایت کنند.

کاوه نفس عمیقی کشید و گفت: «اوف، بالاخره رفت... اما دلم برایش تنگ می‌شود!»

کیمیا و مادر به او نگاه کردند و ناگهان هر سه زدند زیر خنده.

فعالیت پیشنهادی :

شما اگر یه زنبور ببیند چیکار می‌کنید؟ دوست داری یه کندوی عسل بکشی؟ می‌تونی کاردستی یه زنبور عسل درست کنی برامون بفرستی؟



